



انواع قطب از نظر حکمت

از مباحث مطرح در حکمت بحث قطب و قطبیت است که در این مطلب به اختصار اشاره میکنم، و آن چه میگویم بابتی از علم است که هزار باب از آن گشوده میشود، اگر بفهمید.

در ابتدا اینکه اصطلاح قطب در بین عموم و آنچه در لغت نامه ها آمده معانی مختلفی دارد، از جمله:

1- ملاک و مدار هر چیزی را میگویند.

2- سردار، رئیس و امیری است که مدار امور بدست و امر اوست.

3- نقطه وسط دایره یا کره را میگویند که فاصله آن به تمام محیط دایره یا سطح کره مساوی است.

4- هر یک از طرفین محور کره زمین است، که اصطلاحاً قطب شمال و قطب جنوب میگویند.

5- ستاره جدی را میگویند که در انتهای دُم صورت فلکی دُب اصغر بوده و با اختلاف کمتر از یک درجه از محل واقعی قطب شمال زمین قرار دارد.

6- ستون آهنی آسیاب است که سنگ آسیاب بر آن میچرخد.

و معانی دیگر...

اما در حکمت، قطب در دو معنی کلی بکار میرود.

1- همان نقطه مرکزی، که در هر دایره ای از مخلوقات مرکزیت داشته و نسبت به همه فاصله یکسانی دارد، که میتوان آن را حقیقت مطلق در مقیدات بدانیم.

2- رئیس هر دایره ای است که اشرف از سایر نقاط بوده و اقرب به مؤثر است.

و در یک دسته بندی دیگر میتوانیم بگوییم:

1- قطب جمیع عالم که باید یکی باشد.

2- قطب نسبی برای گروه ها و دوائر مختلف خلقت.

در هر دو تعریف قطب، در نوع اول، ائمه علیهم السلام میباشند چنانکه امیرالمؤمنین در تعریف امام میفرماید **فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ**، یعنی ایشانند مشیتی که برای جمیع عالم کون، قطب و مدار است که **خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَةِ** هر چیزی به او خلق شده و همچنین هر حرکت و سکونی به ایشان است، **بِهِمْ تَحْرُكُ الْمَتَحَرِّكَاتُ وَ سَكُنَتْ السَّوَائِكُنُ** و در تفصیل هم در تمامی عوالم عرضیه، از عقل تا جسم به نور خود تنزل کرده و تمامی عوالم را بنور خود پر کرده اند و تمامی افراد آن عوالم نیز به نور ایشان خلقت شده و فاصله تمامی موجودات از این حیث با ایشان برابر است.

و حیث دیگری نیز برای قطبیت ایشان نمیتوان متصور شد چرا که قطعاً خلائق از انبیاء گرفته تا ادنای جسم در مراتب مختلفی خلق شده و به هیچ وجه نمیتوان گفت که فاصله همه ایشان نسبت به ائمه علیهم السلام یکی است، چرا که به نسبت قوت جهت من ربه در هر خلقی از دیگری به مبدأ نزدیک تر بوده و هیچ دو خلقی نیست که از جمیع جوانب یکسان باشند، پس جز این به هر چه معنی کنید معنای قطبیت برای ائمه علیهم السلام نخواهد داد.

اما قسم دیگر قطب، که در تعریف آن گفتیم: اشرف و اکمل از سایر نقاط دایره بوده و اقرب به مقام عالی است، مانند نوع اول قطب نیست که بر تمامی عالم قطبیت داشته باشد، بلکه قطب نسبی برای دوائر مختلف است، و لزومی به وحدت آن در تمامی عالم نیست و بالعکس در عوالم پایین تر جزئی تر بوده و تعداد اقطاب در هر عالمی به نسبت گروه هایی که بخاطر دوری از وحدت مبدأ ایجاد شده بیشتر میشوند، چنانکه مرحوم کرمانی اع در فطرة السلیمة میفرمایند: **وَ تَعَدُّ الْقُطْبُ لَا يَجُوزُ إِذَا كَانَ قُطْبُ كُلِّ الْمَلِكِ وَ كَانَ الْمَلِكُ لَهُ دَائِرَةٌ وَاحِدَةٌ تَدُورُ حَوْلَهُ وَ أَمَّا إِذَا كَانَ الْقُطْبُ جُزْئِيًّا فَلَا امْتِنَاعَ مِنْ تَعَدُّهِ كَتَعَدُّ قُلُوبِ الْإِنْسَانِيَّةِ**.

حال در تعریف این نوع از قطب مرحوم کرمانی اع در دروس خود میفرمایند:

یک دفعه قطب میگویند و مراد چنین مرکزی نیست لکن اعدل اجزای این کره مقصود است خواه

مسکن او در وسط باشد و خواه در وسط نباشد اگرچه بر سطح این کره باشد و هر جایی از این کره که باشد همین که اعدل اجزاء کره است آن مبدء است و آن غوث است و سایر اجزایی که در این کره است به تدریج و ترتیبی هریک در جایی واقع شده همه تابع آن اعدل اجزاء باید باشند نظر به آنکه آن چه از جانب عالی می‌رسد اول من یتنبه آن اعدل است هر جا می‌خواهد باشد.

همانطور که خواندید هدف از قطب مذکور، حقیقتی نیست که مرکز دایره بوده و فاصله همه نقاط به او یکسان باشد، بلکه تنها اشرف و اعدل و الطف از سایر نقاط است که به جهت مقامش ابتدا او متنبه فیوضات عالی میشود.

و مثال آن در تمامی عوالم موجود است، چنانکه از عالم عقل که مقام چهارده گانه ائمه است، قطب ایشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله میباشد و پس از ایشان در رتبه پیامبران حضرت نوح علیه السلام قطب است چنانکه مرحوم کرمانی اع در جلد چهارم ارشاد العوام میفرمایند:

پس باب کلی در همه ملک محمد و آل محمد است علیهم السلام چنانکه سابقا در تفسیر آیه و اتوا البیوت من ابوابها گذشته است و اما بابهای جزئی از برای آنها مراتب بسیار است اول مرتبه ابواب جزئیة مقام انبیاست که نسبت به آل محمد علیهم السلام جزئی بودند و هریک باب فیضی از فیضها بودند و به سوی جهتی از جهات گشوده شده بودند و از این بود که هر پیغمبری همه چیز نمی‌دانست و علم و فضل ایشان منحصر بوده است و هریک بر قومی مبعوث بودند و قادر بر تربیت و افاضه بر کل نبودند مگر حضرت نوح علیه السلام که او از میان پیغمبران علیهم السلام مبعوث بر کل بود و صاحب شریعت کلیه بود و قادر بر افاضه بر کل بود چنانکه قادر بر اهلاك کل بود و کرد و غرق، معجزه او بود که خدا بر دست او جاری کرد و قوت دعای او و مسئلت او آن بود که به دعای او جمیع زمین غرق شد و این نیست مگر به جهت قوت نفس و بلندی مقام او و اما غیر او احدی را آن‌طور مقام و علو نبود اگرچه حضرت ابراهیم و موسی و عیسی اولوالعزم و بزرگ بودند اما به بزرگی نوح نبودند و از این جهت مبعوث بر کل عالم نبودند لکن شریعت ایشان عام بود و بایستی همه عالم به شریعت ایشان به فتوای نبیشان عمل کنند پس همه بالنسبه جزئی بودند و هیچ‌یک ایشان عالم به جمیع علوم ماکان و مایکون نبودند به جهت آنکه کلی نبودند ولی در میان دایره ایشان حضرت نوح قطب و مرکز بود و اولی از کل بود به آل محمد علیهم السلام و جمیع مددها اول به او می‌رسید و از او به سایر انبیا و او در آن رتبه باب اعظم بود و بعد درجات سایر پیغمبران بود هریک به قدر سبقتشان.

و همین‌طور ادامه دارد تا عالم جسم که عرش، قطب عالم جسم است و بخاطر لطافتی که دارد حرارت عالی ابتدا به او رسیده و از او به سایر افلاک و در نهایت زمین و زمینیان میرسد، و با اینحال مرکز نیست و بالعکس در محدب عالم جسم قرار دارد. و همین‌طور در عالم صغیر نیز قلب قطبیت دارد که فیض حیات را ابتدا او دریافت کرده و او به سایر اعضا میرساند.

و در نظری دیگر قطب عالم جسم، هورقلیا است. چرا که هورقلیا اجزائی است جوهری، که اعراض به خود نگرفته و مبدأ، منتها و محرک اجسام عرضی میباشد و این معنی از قطب به بحث بدن امام علیه السلام که در [گذشته داشتیم](#) مربوط بوده و جوابگوی شبهات حدیث **لو لا الحجة لساخت الارض**

بأهلها یا حدیث لو ان الامام رفع عن الارض ساعه لما جت بأهلها می باشد که به آن وارد نمیشویم.

در آخر لازم به ذکر است که غرض ما در این مطلب اصطلاح حکمی قطب بود نه آنچه که در صوفیه لعنهم الله اصطلاح شده، و کلام صوفیه تنها همین مقدار قابل توجیه است که شخص مورد نظر ایشان تنها برای مریدان خود قطبیت داشته، آن هم صرفاً از جهت ریاستی که بر ایشان دارد.

دگر زیاده از این نزد عاقلان بی جاست، و چه نیکو گفته مرحوم کرمانی اعلی الله مقامه:

دارد این دیوارها بس موشها * * * * * موشها را تیز باشد گوشها

موش پنهان در جدار گوشتین * * * * * بدتر است از موش دیوار گلین

موش دیوار گلین گندمرباست * * * * * موش این جدران سخن چین و دغاست